



کمترین حق مؤلف

محسن جعفری مذهب

زمانی و به دلایلی، بعضی نوشته‌هایم را به مدیر مسئول فصلنامه‌ای تخصصی می‌دادم و ایشان همیشه قول و دستور انتشار در نخستین شماره بعدی را می‌داد، اما چاپ نمی‌شد. خدا می‌داند، اما ظاهراً بیش از مدیر مسئول و مدیر داخلی، این ویراستار بود که راضی به انتشار مطالبم نمی‌شد و به بهانه‌های واهی از چاپ آنها خودداری می‌کرد. درست این است که نوشته اول با موضوع مجله همخوانی نداشت، اما در راستای وظایف سازمان منتشرکننده مجله بود و مدیر مسئول اراده گسترش وظایف ارگان آن سازمان را داشت تا همه فعالیت‌های مرتبط به سازمان را بپوشاند. نوشته دوم بر اساس اسناد سازمان متبوع بود و ربط مستقیم و صریح داشت. نوشته سوم گزارش بود و نوشته چهارم نامه. درست است که نوشته‌های اول و دوم باید به داوری می‌رفت و در انتظار می‌ماند اما گمان می‌کردم گزارش و نامه نیازی به داوری و ویراستاری فنی نداشت و حداکثر تا حد ویراستاری لفظی و کنترل عدم توهین و اتهام، نیازی هم به قرار گرفتن در لیست انتظار نبود، بلکه ضرورت چاپ گزارش در نخستین شماره، ظاهراً از بدیهیات نزد من بود، اما نه نزد ویراستار. درباره نوشته دوم که بر اساس اسناد موجود در سازمان متبوعه تهیه شده بود هم غیر از اسناد استنساخ شده و حواشی و توضیحات، مقدمه‌ای سه صفحه‌ای داشت که یک صفحه متن قانون را، برای جلوگیری از ویراستاری، عیناً کپی کردم و در متن چسباندم. هرچند گمان دارم در صورت

تصویب چاپ آن، متن قانون نیز از قلم ویراستار در امان نمی‌ماند. لذا کل مطلب مقدمه که شاید نیاز به ویراستار زبانی داشت یک صفحه و نیم بود. ویراستار در نامه‌ای به مدیر داخلی نوشت: «مقاله... برای ویرایش علمی و زبانی به منابع متعددی احتیاج دارد که در ساختمان... نیست لذا باید به... یا ساختمانی که منابع مورد نیاز در دسترس است مراجعه کرد. مهمتر از آن، این مقاله بیشتر به گردآوری پرداخته است تا تألیف،... اما آیا مقالات گردآوری شده در دستور کار فصلنامه قرار می‌گیرند؟...» مدیر داخلی نیز نامه را برای من فرستاد. از آنجا که پیشتر، ویراستار، مقاله‌ای کاملاً بی‌ربط به موضوع مجله تخصصی و سازمان متبوعه را در آن مجله چاپ کرده بود، در نامه‌ای به مدیر مسئول فصلنامه تخصصی نوشتم: «با سلام. خواهشمند است دستور فرمایید منابع مورد نیاز ویراستار و عضو شورای سیاستگذاری فصلنامه... برای ویراستاری یک صفحه و نیم نوشته اینجانب که ظاهراً پر از واژه‌های چینی و مغولی و ویتنامی است تهیه و در اختیار ایشان قرار گیرد. از آنجا که گمان دارد با وجود ضرورت انتشار مقالاتی چون... در آن فصلنامه، جایی برای نوشته امثال من باشد از این پس آن فصلنامه و... را به زحمت نخواهم انداخت. سپاسگزار خواهم شد از چاپ نشدن نوشته‌های خود آگاه گردم.»

البته داغ آن سپاسگزاری هنوز بر دل من است چون هنوز از چاپ نشدن نوشته‌های خود در آن فصلنامه ناامید نشده‌ام. و این همان عنوان مقاله است که شنیدن جواب نه، حداقل حق نویسنده در این کشور است که گاه همان نیز از او دریغ می‌شود.

بیشترین حق مؤلف عبارت است از: گرفتن امتیاز علمی مقاله، گرفتن حق الزحمه مناسب، چاپ مناسب و بدون غلط و بدون دست‌کاری‌های بی‌جای ویراستاران، چاپ در کنار مقالات خوب دیگر، چاپ در مجله مرتبط و در کنار مقالات مرتبط، پخش مرتب و سراسری نشریه، اطلاع‌رسانی درست نشریه، قرارگرفتن عنوان مقاله در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی ملی و بین‌المللی، امکان ارتباط نویسنده یا علاقه‌مند به مقاله از طریق نشریه، و... البته همه اینها. نه اینکه به فرض تحقق یکی از این حقوق، حقوق دیگر مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. ظاهراً بیشتر نشریات کشورمان عادت ندارند جواب

شواهدی دیگر برای آزادی به معنای سپاس و نیایش

ع. بهرامی

در نشریه گزارش میراث (شماره ۱۵-۱۶، آذر و دی ۱۳۸۶، صص ۱۶-۱۷) یادداشتی با عنوان «آزادی» به قلم آقای جويا جهانبخش چاپ شده است که در آن، ایشان ضمن یادآوری خطای مصحح سیرالملوک، با ارائه شواهدی به نقل متون دیگر آورده‌اند: «آزادی و آزادی کردن به معنای شکر و شکرگفتن و سپاس و حق‌شناسی و مدح و ثنا در واژه‌نامه‌های قدیم و جدید پارسی دیده می‌شود.» است.

به نکات خواندنی ایشان می‌توان این نکته را هم افزود که پیشینه واژه آزادی به این معنا حتی به دوره پیش از فارسی نو، یعنی دوره فارسی میانه می‌رسد. در نوشته‌های پهلوی (فارسی میانه زردشتی) واژه آزادی، علاوه بر معنای متداول امروزی آن، به معنای نیایش و ستایش و در ترکیب با فعلهایی چون «گفتن»، «انگاردن»، «کردن»، و «داشتن» (با حرف اضافه «به»: به آزادی داشتن) بارها به کار رفته است (نک: مکنزی، د.ن. فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ش، صص ۴۸).

از جمله در متن پهلوی مینوی خرد اسم «آزادی»، فعل مرکب «آزادی گفت»، و اسم معنای «آزادی کرداری» آمده است (نک: واژه‌نامه مینوی خرد، احمد تفضلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش، صص ۸؛ مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ش، صص ۱۰، ۶۹-۶۸).

علاوه بر آن، در متن پهلوی کوتاهی به نام «سورسُخَن» هم واژه آزادی به معنای ستایش آمده است:

āzādih az yazadān ud wehān andar har gāh ud
zamān guftan ud hangārdan sazāgwār.

یعنی: آزادی از ایزدان و نیکان اندر هر گاه و زمان گفتن و انگاشتن سزاوار [است].

نه یا رد شدن چاپ مقاله در نشریه را به نویسنده اطلاع دهند. توضیح علت چاپ نشدن پیشکش. یادم هست که مجله نشر دانش برگه‌ای برای نویسنده می‌فرستاد و محترمانه از چاپ نوشته عذر می‌خواست؛ آن هم با زبانی که مثلاً چاپ نوشته شما فعلاً ممکن نیست یا... و تقاضا می‌کرد باز هم نوشته‌های خوبتان را برای ما بفرستید. ظاهراً بعدها همان رسم خوب نیز فراموش شد. دیگر نشریات هم حتی اگر تماس بگیرید ممکن است جواب نه و علت آن را نگویند و یا شماره شما را بگیرند تا به شما خبر دهند یعنی باز هم انتظار، تازه اگر خبر دهند. بد نیست مسئولان نشریات این امر را جدی بگیرند.

ناگفته نگذارم دو نکته را: نخست آنکه مدیر مسئول از این روند بی‌اطلاع بود و جالب اینکه هر وقت سراغ نوشته‌های من را از ویراستار (که اینک مدیر داخلی شده بود) می‌گرفت پاسخ می‌شنید که خود ایشان، کتباً خواستار عدم چاپ نوشته‌های خود شده‌اند. درحالی که نوشته من پس از عدم چاپ هر چهار مطلب به مدیر مسئول تهیه شد. و ظاهراً مدیر مسئول هم با اجتهاد و ویراستارش موافق بود.

دوم آنکه ویراستار حق سیاست‌گذاری ندارد و مانند مرده‌شور تنها باید مسائل زبانی و ادبی متن را برطرف نماید و این ویراستاری شامل نقل قولهای مستقیم از متون و قوانین، و نیز مطالبی که نویسنده بر آن تأکید دارد نمی‌شود مگر آنکه اتهام یا توهین مستقیم باشد. به نظر من حتی اتهام و توهین غیر مستقیم نباید ویراستاری شود مگر آنکه به عدم چاپ نوشته یا مجله بینجامد.

سوم آنکه همه آن چهار مطلب را در مجلات تخصصی دیگر منتشر کردم و نگران چاپ آنها نیستم. اما این سؤال را مطرح می‌کنم که آیا نویسنده‌ای که نوشته خود را به نشریه «الف» داده و جواب منفی نگرفته (و مثبت هم)، نوشته خود را به نشریه «ب» بدهد و به نشریه «الف» خبر ندهد، آیا نشریه «الف» حق گله‌گذاری دارد یا نه؟



یافتن نسخه‌های کتاب «ارشاد»

عارف نوشاهی

anaushahi_2000@yahoo.com

در سال ۱۳۸۲ش / ۲۰۰۳م در مرکز اسناد (آرشیو) ملی پاکستان، اسلام‌آباد، از نسخه‌های خطی گنجینه مفتی فضل عظیم فهرست‌برداری می‌کردم که به نسخه‌ای برخوردیم که در ظهیریه آن صاحب گنجینه چنین نوشته بود: «کتاب ارشاد در اخلاق و تصوف از عبیدالله قلانسی علیه الرحمه» در عرصه کار خود، اولین بار بود که با چنین اثری روبه‌رو شده بودم و برای آن تفحص بیشتر لازم بود. کتاب را از ابتداء خواندن شروع کردم و در نهایت به این نتیجه رسیدم که اثری بسیار مهم در تاریخ ادبیات فارسی به دستم رسیده است. به لطف دوست دانشمند دکتر نجدت طوسون استاد دانشگاه مرمر، استانبول به نسخه کتابخانه سلیمانیه نیز دسترسی پیدا کردم. گزارش این را در «پیشگفتار مصحح» در کتاب ارشاد (چاپ مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۵) داده‌ام و حاجت تکرار نیست.

— فهرست‌های نسخه‌های خطی چاپ ترکیه را جستجو می‌کردم که به فهرستی با نام معجم التاریخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم (المخطوطات و المطبوعات) تألیف علی‌رضا قره‌بلوط و احمد طوران قره‌بلوط برخوردیم. در آن نسخه‌ای از ارشاد در جامع سلیمیه، در شهر ادرنه نشان داده شده بود.

روزی که این اطلاع را به دست آوردم، پنجشنبه بود و دو روز بعد — یکشنبه — پرواز برگشت داشتم. متردد بودم که آیا برای دیدن این نسخه به ادرنه سفر کنم یا نه. چون یک‌روز برای رفتن و یک روز برای بازگشتن به استانبول سفر بود. می‌توانستم که یک‌بار دیگر به دکتر طوسون زحمت بدهم که تصویر نسخه را برای من تهیه کند و رنج سفر را بر خود متحمل نشوم. ولی با خود فکر کردم که این فرصت را از دست ندهم و شخصاً نسخه را رؤیت کنم. تصمیم به سفر ادرنه گرفتم. قبل از سفر، به وسیله دوستم آقای مصطفی توپتان با مسئول نسخه‌های خطی جامع سلیمیه ارتباط برقرار شد و اطمینان حاصل شد که چنین نسخه‌ای در آنجا موجود است. برای مزید اطمینان او از صفحات اول و آخر تصاویری گرفت و به استانبول فاکس نمود. وقتی از هر جهت اطمینان حاصل شد، به فکر رفتن به ادرنه و اقامت یک‌شنبه در آنجا شدم. اتفاقاً دوستانی که از چندین سال پیش در شرکت «اخلاص» (Ihlas) داشتم، به کمک شتافتند و همه تدارکات را دیدند. صبح روز جمعه راهی ادرنه شدم. در ترمینال یکی از نمایندگان «اخلاص» برای استقبال آمده بود که مرا مستقیماً به اداره فرهنگ و هنر ادرنه برد. اداره فرهنگ و هنر ترکیه مسئول نسخه‌های خطی جامع سلیمیه نیز هست و هر نوع کاری مربوط به نسخه‌های آنجا، زیر نظر اداره فرهنگ و هنر انجام می‌گیرد. با مدیر اداره آقای موسی و مترجمش دیداری کردم. آنها از نسخه‌های نفیس جامع سلیمیه، از قبل لوح‌های فشرده برای آرشیو خود تهیه کرده بودند که لوح فشرده ارشاد نیز جزو آنها بود. چند ثانیه بیشتر طول نکشید که از روی آن برای من هم یک عدد سی‌دی رایت کردند و تحویل من دادند. هزینه‌اش را پرسیدم، گفتند: ۱۶۰ دلار. به یاد داشتم که در کتابخانه‌های ترکیه نرخ میکروفیلم یا تصویر از روی نسخ خطی، برای اتباع خارجی نسبت به نرخ شهروندان ترک دوبرابر است. مدیر اداره فرهنگ و



دیاچه ارشاد، نسخه T

در اردیبهشت ۱۳۸۶ / مه ۲۰۰۷ برای شرکت در کنگره بین‌المللی مولانا به مناسبت هشتادمین سال تولد او، به استانبول رفتم. پس از مراسم کنگره، یک هفته فرصت داشتم که از کتابخانه‌های استانبول دیدن کنم. روزی در کتابخانه مرکز مطالعات اسلامی (ISAM) — که مباشر تألیف و انتشار دائرةالمعارف اسلامی هم هست

هاروت و ماروت در بابل یا بابل

ع. بهرامی

از رویدادهای مهم اخیر عرصه تصحیح متون، چه بسا چاپ کتاب تاج‌القصص نوشته ابونصر احمد بن محمد بخاری بوده باشد که انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی آن را با تصحیح و مقدمه پژوهشگر پرتلاش، آقای سید علی آل‌داود، منتشر کرده است. این متن که تاریخ تألیف ۴۷۵ق را دارد — و هم بدین سبب از دیدگاه زبانی شایان اهمیت است — آگاهیهای تازه‌ای هم در بردارد که در اینجا به یکی از آنها اشاره می‌شود:

در قرآن (سوره بقره، آیه ۱۰۲) از دو فرشته به نامهای هاروت و ماروت یاد شده است و بر همین اساس در تفسیرها و شماری از نوشته‌های تاریخی و ادبی حکایت‌هایی درباره آنها آورده‌اند. این دو فرشته پس از فرود آمدن به زمین و آلودن به گناه، تا قیامت در چاهی در بابل آویخته‌اند و هم از این راه «چاه بابل» اشتهار یافته و در زمره تلمیحات ادبی قرار گرفته است. تا آنجا که نگارنده این یادداشت در جستجوی چندین ساله این قصه در منابع دیده، همگان این نام را به کسر «با» آورده و بابل بین‌النهرین را مد نظر داشته‌اند. اما در تاج‌القصص نویسنده صریحاً می‌آورد: «و ایشان امروز معدب‌اند، آویخته هر دو به یکجانب (ظ: یک چاه‌اند؟) در بابل که نزدیک است به دماوند، نه به بابل که نزدیک است به کوفه» (ص ۲۵۲). در نسخه دیگر — در پانوش — آمده «...به چاهی که در دماوند بابل است» و باز تأکید شده است: «... نه به آن بابل که نزدیک کوفه است.» نویسنده یادآور می‌شود: «و گفته‌اند که بابل کوهی است که آن را دوماوند و ایضاً دوماوند گویند.» و باز تأکید می‌کند که «پس ایشان را به کوه بابل آوردند. نگونسار، معلق از آن چاه بیاویختند» (ص ۲۵۳).

با توجه به اینکه تا اوایل سده حاضر شمسی که نام بارفروش به بابل تغییر یافت، نام بابل همچنان بر رودخانه آن اطلاق می‌شد، آیا پیش از شکل‌گیری بارفروش، شهری به نام بابل در این منطقه وجود داشته که همان بابل دماوند مورد نظر نویسنده تاج‌القصص بوده است؟ گفتنی است که این متن اطلاعی در مورد تلفظ این دو نام نمی‌دهد. آیا ممکن است بابل دماوند هم به کسر بای دوم بوده باشد؟ یا ... ■

هنر نیز آن را تأیید کرد. او مدارا کرده صورت حساب را به نام آقای مصطفی توپتان صادر کرد و از من فقط ۸۴ دلار گرفته شد. بعداً به اتفاق برای دیدن نسخه به جامع سلیمیه رفتیم. نسخه‌های خطی در یکی از اتاق‌های تنگ نگهداری می‌شود که برای رسیدن به آن اتاق باید پله‌های باریک پیچ‌درپیچ مسجد طی می‌شد. به لطف مدیر، نسخه ارشاد را به رأی‌العین دیدم و متوجه شدم تاریخی که آقایان قره بلوط برای این نسخه ذکر کرده‌اند، در نسخه وجود ندارد. البته شکی نیست که نسخه متعلق به قرن هشتم هجری است.

بعد از دیدن نسخه ارشاد، همه با هم صرف ناهار کردیم و شهر را گشتیم. شب در ادرنه ماندیم و فردای آن با شادمانی وصف‌ناپذیر و با نقشی از محبت دوستان ترک — که با هیچکدام ایشان از قبل آشنایی نداشتم — به استانبول بازگشتم. یک روز بعد از استانبول راهی تهران شدم و در طول راه به اتفاقی فکر می‌کردم که یک سال پیش برایم در تهران افتاده بود.

می‌دانستم که دکتر مظفر بختیار — استاد دانشگاه تهران — در زمانی که در چین مأموریتی داشتند، رونوشتی از نسخه‌های ارشاد در چین را برای خود تهیه کرده بودند. من در حین تصحیح ارشاد، بر سر چند کلمه و جمله مشکل داشتم و نسخه‌های من جوابگو نبود و باید از یک نسخه یا نسخه‌های دیگر رفع اشکال می‌کردم. پیش دکتر بختیار رفتم و کمک خواستم. ایشان گفتند که تمام رونوشت‌های ارشاد را که ایشان برداشتند، در حال حاضر در نزد شاگردشان است که او نیز به تصحیح ارشاد مشغول است. اتفاقاً شاگرد نیز در همان مجلس حضور داشت. گفت که البته همه رونوشت‌ها در اختیار اوست، ولی در حال حاضر در زادگاه او — شهرکرد — است. من حاضر بودم که با او به شهرکرد سفر کنم تا مشکلات ارشاد حل شود، اما او گفت که به این سرعت به ولایت خود نمی‌رود. پس به ناچار سؤال‌های خود را برای او نوشتم و آدرس پستی و الکترونیکی خود را نیز دادم که جواب‌ها را برای من ارسال کند ولی تا به امروز از جوابی نرسیده و متأسفانه ارشاد با همان اشکالات چاپ شد.

من از «همزبانان» فارسی انتظار محبت و همکاری بیشتری داشتم تا ترکان، ولی در اینجا برعکس شد. ■

